

شما کجای بام ایستاده‌اید؟

صرفه جویی، ولخرجی و خساست. شما کجای بام ایستاده اید؟

یکی از همکارانم که در دهه هفتاد میلادی در آلمان درس می‌خوانده تعریف می‌کرد که تابستانی برای درآوردن خرج تحصیل، در کارخانه‌ای کار می‌کردم و پیرمردی آلمانی که دوران کودکی یا نوجوانی‌اش را در جنگ دوم جهانی گذرانده بود پس از هر بار غذا خوردن، خورده‌های نانش را جمع می‌کرد و با خود می‌برد. او می‌گفت که شما نمی‌دانید معنای قحطی چیست. شاید در اطرافیان خودمان هم افرادی را ببینیم، پدربزرگها و مادربزرگهایی که سختی‌های دهه‌های قبل را چشیده‌اند و به قول معروف در خوردن و مصرف کردن بسیار خوددار هستند. اینها ممکن است در نظر ما صرفه‌جو و یا خسیس به نظر برسند. اما حرفی که من می‌زنم در مورد صرفه‌جویی اجباری نیست، در مورد سختی دادن به خود و خانواده نیست، در مورد بهره‌نبردن از مواهب زندگی نیست بلکه در مورد فرآیندی آگاهانه است که تصمیم می‌گیریم تا هزینه‌هایمان را خودمان کنترل کنیم.

شما چقدر به صرفه جویی در زندگی باور دارید یا آن را به کار می‌بندید؟ چقدر می‌ترسید که صرفه جویی توسط شما به خساست تعبیر شود و همه شما را به عنوان فردی دست‌تنگ بشناسند.

خساست در برابر ولخرجی

خسیس کسی است که از مواهب زندگی که در اختیارش گذاشته شده استفاده نمی‌کند که البته بسیاری از این مواهب را باید با پول خرید. این فرد ممکن است عاشق سکه روی سکه گذاشتن باشد و نه تنها برای دیگران که برای خودش هم زیاد مایه نمی‌گذارد و ممکن است تنها پس از مرگشان، میزان دارایی‌هایشان مشخص شود. نقطه‌ی مقابل آن کسانی هستند که از لحاظ مالی بسیار غیر منضبط‌اند. معلوم نیست پول خود را به چه کسانی قرض داده‌اند، معلوم نیست که پول‌هایشان کجا رفته است، در زمان نیاز اضطراری به پول، باید از دیگران قرض کنند. خود من به این دسته تعلق دارم/داشتم. اینها دو روی سکه‌اند ولی راه میانه‌ای هم وجود دارد که همان صرفه‌جویی است.

اما صرفه جویی چیست؟

صرفه جویی یعنی خرج کردن آگاهانه پول، یعنی داشتن یک زندگی حسابگرانه. صرفه‌جویی یعنی اسراف نکردن. یعنی برداشتن، داشتن، خوردن و خریدن در حد نیاز. صرفه‌جویی یعنی اینکه بر اساس نیازهای خودمان بخریم، تحت تاثیر تبلیغات قرار نگیریم یا اینکه از آن بدتر رفتار مالی ما برای تحت تاثیر قرار دادن دیگران نباشد. (ما که نیاز به تایید دیگران نداریم، داریم؟) البته دست برداشتن از مقایسه خودمان با دیگران به این سادگی‌ها نیست و نیاز به تمرین زیاد دارد و ما باید صرفه جویی را هم تمرین کنیم. چون به محض شروع مدیریت پول مورد قضاوت

خود و دیگران قرار می‌گیریم و برچسب خسیس به ما چسبانده می‌شود. ظاهراً و متأسفانه در اطراف ما صرفه‌جویی تنها یک واژه در فرهنگ لغت است و انگار عینیت ندارد. ولی ما می‌خواهیم این صفت نیکو را کسب کرده و آن را تمرین کنیم. شاید این تصمیم ما باعث شود تا زمین هم کمی نفس بکشد.

عمر گرانبه در برابر پول

#فرض کنید شما ۲۰ روز در ماه و روزی ۸ ساعت کار کرده و یک میلیون تومان درآمد کسب می‌کنید. یعنی بابت خرج هر یک ساعت از عمر گرانبهای خود، ساعتی ۶۲۵۰ تومان دریافت می‌کنید. (البته به همین سادگی هم نیست و این محاسبه را در مطلب دیگری به طور کامل توضیح خواهم داد). پس در زمان خرید کالایی به قیمت ۶۰ هزار تومان، انگار که ۱۰ ساعت از عمر خود را به جای آن می‌دهید و اینجاست که باید از خودمان پرسیم: “آیا این کالا یا خدمات ارزش آن را دارد که ۱۰ ساعت از عمرمان را به پای آن بدهیم؟” این کار باعث می‌شود که مخارج ما آگاهانه شوند و شاید برای ما که انضباط مالی نداشته ایم رنج آور باشد، اما باید این کار را ادامه دهیم.

با حرف مردم چکار کنیم؟

فرار از حرف مردم، بسیار سخت است، نه تنها آن حرفی که می‌زنند و شاید به گوش ما برسد بلکه مکالمه‌ی درونی که در ذهن ما وجود دارد و فکر می‌کنیم که بقیه ما را رصد می‌کنند. تا چندی پیش خریدن مقداری کم از مایحتاج روزانه برای من کار سختی بود. مثلاً نمی‌توانستم برای خرید یک کیلو گوشت به قصابی بروم یا تنها چهار عدد پرتقال را بردارم، اما شروع به تمرین این عادت کردم که چرا باید تحت تاثیر این وزوز ذهنی قرار گیرم. برای مواجهه با این ذهنیت، تمرینهای زیادی می‌کنم. مثلاً خرید نیم کیلو گوشت، مثلاً گرفتن فاکتور خرید همه چیز.

برخی ممکن است شما را خسیس بنامند، شاید برای گرفتن تایید دیگران مجبورتان کنند که به شیوه‌ی آنها پول خرج کنید، اما در نهایت این شماست که مسئول زندگی خودتان هستید. اگر خدای نکرده در اثر حادثه‌ای، نیاز به چند میلیون تومان پول داشتید و نتوانستید آن را جور کنید، همین افراد به شما می‌گویند که چه انسان بی‌فکری است، هر چه درآورد را خورده و کمی هم به فکر آینده یا زن و بچه اش نبود. پس زیاد به حرفی که دیگران می‌زنند توجه نکنید.

انسان صرفه‌جو از نظر من کسی است که به اندازه‌ی کافی خرج می‌کند، پس انداز دارد، هدیه می‌دهد و در کارهای خیریه شرکت می‌کند. خیرش به همه می‌رسد و معمولاً هشتش گروهی نه‌اش نمی‌ماند. #